

عقل و خرد و ابعاد آن از زاویه نگاه امام علی (ع)

اسدالله بیات^۱

چکیده: موضوع این مقاله بررسی عقل یا خرد و ابعاد گوناگون آن از دیدگاه امام علی (ع) است. در این مقاله تعریف و چیستی، نحوه وجودی، و در نهایت نقش و فعالیت عقل از منظر آن امام همام مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پی این بررسی جایگاه و منزلت رفیع عقل مشخص شده و نشانه‌های عقل و عاقل و خرد و خردمند بیان می‌شود. از رابطه میان عقل، دین، علم و فهم سخن به میان می‌آید و شاخص‌های عقلانیت، خردگرایی و مانند آن شناسایی می‌شود. همچنین در این نوشتار، با استفاده از کلام امام علی (ع) اثبات خواهد شد که عقل مطمئن‌ترین منبع معرفت بشری، میزان و راه تشخیص صواب و ناصواب، حق و باطل، صادق و کذب، خیر و شر و خوشبختی و بدبختی است. با توجه به ضرورت بحث، از آنها و آسیب‌های عقل و عقلانیت نیز سخن به میان خواهد آمد.

در ادامه استقلال و محوریت عقل نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد و در انتهای مقاله، نظر امام مورد تأمل و تعمق قرار می‌گیرد. همچنین نوع نگرش ایشان به این نوع مسائل نشان داده می‌شود و نسبت عقل و خرد با نفس و جان آدمی مورد تبیین قرار می‌گیرد و از مطالبی که در ارتباط با اعمال غیر عقلانی و متضاد با عقل است، مانند شهوت، غفلت و مسائل مربوط به هواهای نفسانی و شیطانی، سخن به میان خواهد آمد.

البته باید خاطر نشان کرد جوهره این مقاله را سخنان امام تشکیل می‌دهد و اگر هم از دیگران سخنی به میان آید جنبه تبعی دارد و برای شاهد آوردن است؛ و نیز اگر

۱. مدیر گروه و عضو هیأت علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

در مواردی از لغت، کلام، فلسفه و علم مطالبی مطرح شده است، حالت مقدمه دارد و جهت اصلی آن را تغییر نمی‌دهد.
کلیدواژه: عقل، عقلانیت، امام علی (ع).

تعریف لغوی عقل

لغت عقل معانی مختلفی دارد که بعضی از آنها از نظر معنا به مفهوم متداول آن نزدیکند، ولی به نظر می‌رسد برخی دیگر ارتباطی با آنچه اکنون از عقل مراد می‌شود، ندارند. با این حال ممکن است دانستن این موارد برای اصحاب بینش، جهت درک علل نامگذاری عقل بدین شکل، مفید باشد. عقل به معانی زیر به کار رفته است:

به معنای دوایی که شکم را بند می‌آورد که چنین دارویی را عقول و شکم را معقول گویند؛ دریافتن و دانستن، ادراک، خردمند شدن، نقیض جهل؛ فهم و تدبیر در کاری کردن؛ غلبه کردن کسی با عقل؛ بستن ساق و پاهای شتر، خم کردن ذراع شتر و بستن آنها با عقال، بستن زانو و لنگ شتر با دست؛ دیه دادن، دیه و تاوان پذیرفتن بر خیانت، ادا کردن، دیه را از جانب کسی پذیرفتن و آن را پرداختن که در این صورت فعل عقل با «عن» متعدی می‌شود، دیه از کسی دادن؛ ندادن دیه؛ دست برداشتن از قصاص به خاطر گرفتن دیه؛ پذیرفتن نخل گشنی را؛ به کوه رفتن و پناه جستن آهو در آن؛ قائم شدن سایه نصف‌النهار؛ پناه بردن به کسی؛ خوردن شتر گیاه عاقول را؛ بر زمین زدن کسی در کشتی؛ شانه کردن موی زن، موی شانه کردن؛ دیه را با هم تقسیم کردن؛ عاقول گیاهی است که شتر آن را می‌خورد؛ اعتقل لسانه: یعنی قدرت سخن گفتن ندارد؛ «عقیله» به زنان مخدره می‌گویند؛ عقيلة القوم: رئیس و بزرگ قوم را گویند؛ عقایل انسان: کرایم مال و ثروت او را گویند؛ عاقول البحر: موج دریا را گویند؛ أعقل الرجل: یعنی بر مرد زکات واجب شد؛ تعاقل الرجل به مردمی می‌گویند که خود را خردمند می‌دانند؛ عقول: به کسی گفته می‌شود که امور را دریافته و درک کند؛ عقال: نام دیگر گیاهی است به نام سعدانه؛ عاقلة الرجل: خویشاوندان و نزدیکان پدری مرد را گویند [دهخدا مدخل عقل: ۳۷۰؛ فرهنگ معارف اسلامی ج ۳: ۲۹۹].

در مفردات نیز در مورد عقل چنین آمده است: عقل به آن قوه‌ای گفته می‌شود که آماده پذیرفتن علم و دانش است و گاهی نیز به دانشی گویند که بوسیله همین قوه به دست آمده است. در اطلاق اول، عقل به معنی عاقل و در دومی به معنای معقول گرفته شده است. به همین جهت امام علی (ع) فرمودند که عقل دو عقل است: مطبوع، طبیعی و خداداد، و دیگری مسموع و اکتسابی. اگر عقل مطبوع نباشد، عقل مسموع سودی نمی‌بخشد، همان‌طور که نور خورشید به کسی که بینایی ندارد و کور است، سودی نمی‌بخشد. سپس راغب چنین ادامه می‌دهد:

اصل عقل، امساک، پیوند دادن و نگهداشتن است و به همین دلیل به عقال شتر، عقل شتر گویند، به دارویی که مانع روانی شکم می‌شود، عقل بطن گویند. عقلت المرأه - یعنی زن موی سرش را بست. بستن زبان را عقلت اللسان و بستن دست را عقل کفه می‌گویند. به زندان معقل گویند چون انسانها در آن نگهداری می‌شوند و از خروج آنها جلوگیری می‌شود. پرداخت کنندگان دیه مقتول، شتر دیه را بر درب خانه مقتول می‌بندند که این عمل را اصطلاحاً «عقلتُ المقتول» می‌گویند یعنی دیه او را پرداخت کردم. و یا از این حیث است که این تدبیر مانع خونریزی می‌شود، زیرا قاتل در هر صورت یا باید تاوان جانی و بدنی را پس بدهد یا جزای نقدی بپردازد. به همین مناسبت هر نوع جزای نقدی دیه و متعهدان به آن، عاقله نامیده می‌شوند [راغب، کتاب عین، کلمه عقل: ۳۴۱-۳۴۲].

به نظر می‌رسد عقل اصطلاحی که در ادامه، بیشتر روی آن بحث خواهد شد، به معنای قوه ممیز انسان از دیگر جانوران می‌باشد که موجب کمال انسانی، درک و فهم، دریافت خیر و شر، صلاح و صواب، درک حقایق کلیه، معارف حقه و حق و باطل است. برداشت اخیر از عقل به معنای امساک و جلوگیری از زوال و پراکندگی و ایجاد رابطه میان مدرکات جزئی و پراکنده به دست می‌آید؛ زیرا این مدرکات بوسیله عقل جمع‌آوری می‌شوند و با تدبیر و حمایت میان آنها عملیات معرفتی صورت می‌پذیرد و به طور فعال در مسیر تولید شناختهای بعدی قرار می‌گیرند.

عقل در اصطلاح

کلمه عقل و مشتقات آن در قرآن، منابع روایی، کلام، فلسفه، عرفان، و حتی در ادبیات و زبان شعر، بسیار به کار برده شده است. در قرآن کریم کلمه عقل نه به صورت نکره (عقل) و نه به صورت معرفه (العقل) استعمال نشده است، ولی مشتقات آن به صورت‌های مختلف به کار رفته است. در روایات اسلامی، عقل به صورت نکره و معرفه و هم به صورت‌های دیگر وارد شده است.

الف- عقل در قرآن

عقل در کتاب خدا، به صورت «عقلوه» یک بار، «يعقلون» ۲۴ بار، «نعقل» یک بار، «يعقلها» یک بار، و «يعقلون» ۲۲ بار آمده است و از دقت در آنها به دست می‌آید که در تمامی موارد به معنی فهم و درک است که به برخی از موارد آن اشاره می‌شود:

۱- «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» [بقره: ۷۵].

ترجمه: «آیا طمع دارید که یهودیان به دین شما بگردند در صورتی که گروهی از آنان کلام خدا را شنیده و به دلخواه خود تحریف می‌کنند، با آن که در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته‌اند».

۲- «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُخِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» [بقره: ۷۳].
«پس دستور دادیم که پاره‌ای از اعضای آن گاو را بر بدن کشته بزیند تا ببینید که این گونه خدای عالم مردگان را زنده و قدرت خود را آشکار خواهد ساخت تا شما تعقل کنید و بفهمید».

۳- «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» [آل عمران: ۶۵].

ترجمه: «ای اهل کتاب چرا در آیین ابراهیم^(ع) با یکدیگر مجادله می‌کنید در حالی که تورات و انجیل بعد از آن نازل شده است، آیا تعقل نمی‌کنید و نمی‌خواهید بفهمید؟».

بنابراین در قرآن کریم مشتقات عقل در چند مورد استعمال شده است:

الف. مردم را به دقت وادارد تا با بکارگیری عقل، مسائل را درک کنند.

ب. مردم را به این دلیل که از عقل خود استفاده نکرده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دهد و آنها را توبیخ می‌کند، زیرا در درک و فهم مسائل تلاش نکرده‌اند.

ج. سومین حالت هم جنبه بازخواست دارد زیرا مردم پس از فهم دقیق مسائل و یا با وجود شرایط کامل برای فهم آنها، بهره‌برداری صحیحی از آن نداشته‌اند و برخلاف مقتضای فهم و درکشان حرکت کرده‌اند.

بنابراین می‌توان گفت که قرآن کریم از عقل همان فهم درست، دقیق و دریافت صواب از حقایق عالم و حیات را اراده کرده است.

ب - عقل در روایات اسلامی

از عقل معانی مختلفی در روایات اراده شده است. در مواردی عقل به همان معنی مصطلح قرآن کریم آمده است که از باب نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود: حمدان دیوانی از حضرت رضا^(ع) آورده است که فرمودند: «صديقٌ كلُّ امرءٍ عقلهٌ و عدوهٌ جهلهٌ» [مجلسی ج ۱ ح ۱۱: ۸۷]، صادقترین دوست انسان عقل و دشمن او جهل اوست.

در تمام مواردی که عقل در مقابل جهل مطرح می‌شود، ظاهراً به همان معنی علم و آگاهی است، گاهی از آن در معنای نفس و در بعضی از موارد به معنای عقل انسانی که توان امور کلیه، خیر، شر، مصالح و مفاسد را دارد اراده می‌شود، مانند حدیثی که از امام هشتم^(ع) آمده است که فرمودند: «لا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ» [فیض کاشانی ج ۱ باب ۱: ۷۸]. یعنی به آنانی که اهل دین هستند و سنگ دین و دیانت را به سینه می‌زنند اما فاقد عقل و عقلانیت‌اند، نمی‌توان اعتماد کرد. ظاهراً در اینجا مراد از عقل همان عقل انسانی است که در سایه تعقل و قدرت عقلانی بر اعمال و رفتار وی حاکم است و موضوع مورد بحث ما می‌باشد، یعنی همان نفس آدمی که دارای مراتب گوناگون است.

ج - عقل در اصطلاح فیلسوفان مسلمان

در لسان حکیمان و فیلسوفان ما، عقل در دو مورد مشخص و تعریف شده به کار برده شده است. الف. عقلی که در برابر نفس است و به معنای جوهر مجرد از ماده می‌باشد که ذاتاً و فعلاً مجرد از ماده است و اساس و پایه عالم مجردات و ماورا طبیعت را تشکیل می‌دهد. این تعریف فلاسفه از عقل است. عقل به معنی صادر اول و اول ما خلق الله که شامل عقول طولی و عرضی می‌شود نیز به همین معنا است. فیلسوفان اسلامی عالم عقول را عالم جبروت هم می‌نامند، یعنی موجوداتی که در آنها قوه و استعداد، ضعف و نقص و حالت منتظره وجود ندارد. عقل در این اطلاق در برابر نفس قرار می‌گیرد چون نفس را این‌گونه تعریف کرده‌اند: نفس جوهری است که ذاتاً از ماده مجرد است ولی در فعل و عمل به آن نیاز دارد [فرهنگ معارف اسلامی ج ۳: ۳۰۰].

ب. گاهی عقل می‌گویند و از آن نفس آدمی را اراده می‌کنند و در مراتب مختلف به نامهای عقل بالقوه، بالملکه، بالفعل و بالمستفاد خوانده می‌شود.

عقل به معنی اخیر همان نفس انسان می‌باشد که دارای اطلاقات زیر است:

۱- گاهی عقل گفته می‌شود و از آن مراتب نفس (بالقوه، بالفعل، بالملکه، بالمستفاد) اراده می‌شود.

۲- علم به مصالح امور، منافع، مضار و حسن و قبح افعال مدّ نظر است.

۳- منظور قوه مدرکه کلیات است که مرتبه کمال نفس می‌باشد.

۴- گاهی عقل می‌گویند و از آن نفس مطلق یعنی روح مجرد انسان را اراده می‌کنند.

۵- عقل می‌گویند و از آن قوه‌ای که زندگی را تدبیر می‌کند و سامان می‌دهد اراده می‌کنند.

۶- در مواردی نیز عقل را به عنوان مرحله شروع کمال نفس به کار می‌برند. یعنی نفس آدمی

وقتی از مراحل حس، خیال و امور جزئیه متعلق به جهان ماده عبور کرد و وارد حوزه عقل و تعقل شد، و در تحصیل درک و معرفت نیاز به ابزار مادی پیدا نکرد، کمال نفسانی اش آغاز شده و وارد عالم تجرد و روحانیات می‌شود. این نفس در حدوث و بقا از عقل نشأت می‌گیرد و با اشراق و افاضه آن به کمال می‌رسد.

۷- گاهی عقل می‌گویند و از آن قوهٔ مدبرسعدت اخروی اراده می‌کنند که به نام عقل معاد نامیده می‌شود [فرهنگ معارف اسلامی ج ۳: ۳۰۲].

د- عقل در نزد عرفا

در کلمات عارفان عقل دو قسم است، یک عقل معاش که در سر انسان جای دارد و دیگری عقل معاد که در دل آدمیان است. قیصری می‌گوید: روح انسانی را از جهت معقل ذات و موجد خود و تعین آن به تعین خاص، عقل گویند.

صدرالدین قونوی گوید: نفس انسانی را دو قوت است یکی قوت عالمه و دیگر قوت عامله. قوت عالمه منفک از قوت عامله نیست و بالعکس. ایشان در بیان و توضیح نیروی عامله چنین می‌گویند:

شکی نیست که افعال انسان گاه خوب و گاه بد است و علم به حسن و قبح افعال گاه از راه کسب و زمانی بدون کسب حاصل می‌شود و بنابراین سه امر حاصل می‌شود: یکی قوهٔ ممیزهٔ خوب و بد و دیگر مقدماتی که به وسیله آنها امور خوب و بد جدا می‌شود و سوم دیگر نفس اعلیٰ که موصوف به خوبی، بدی و حسن و قبحند و کاربرد نام عقل بر این سه به اشتراک لفظی است که در کتب اخلاق، بر مواظبت از افعال تجربیه گفته شده است [ابن سینا فصل ۹: ۱۰۴؛ فرهنگ معارف اسلامی ج ۳: ۳۰۲].

تاکنون به اجمال، موارد اطلاق عقل را در قرآن، روایات اسلامی، فلسفه و عرفان برشمردیم. از این پس به مطلب اصلی مورد نظر این مقاله خواهیم پرداخت که همان بررسی عقل از نظر امام علی (ع) می‌باشد. در ابتدا به بررسی مطالب و سخنان امام در این باره می‌پردازیم.

عقل چیست و برای چیست؟

زمانی که انسان با سخنان امامان به حق و معصوم در معارف الهی، انسان‌شناسی و عقل‌شناسی برخورد می‌کند و در مورد آنها به تأمل می‌پردازد، درمی‌یابد ادبیات آن بزرگواران از جنس

ادبیات دیگران (فیلسوفان، متکلمان، فقیهان و دیگر صاحبان فکر و اندیشه) نیست، بلکه از نحوه ورود، چگونگی بیان، استدلال و مبدأ ورود گرفته تا استنتاج و ابعاد دیگر، با دیگران متفاوت است. از باب نمونه به چند مورد که در آنها از عقل و چستی آن سخن به میان آمده است، به طور مستند اشاره می‌کنیم:

۱- به نقل از حضرت صادق (ع) که فرمودند: امام علی (ع) به طور مستمر این طور می‌فرمودند:

اصل و پایه انسان، انسانیت لب و خالص او است، یعنی انسان وقتی به اصل و اساس خود بر می‌گردد که خالص شود و از ناخالصی بپرهیزد. عقل انسان همان دین اوست. و مروت و آزادگی او وقتی است که خودش را در جایگاه اصلی اش قرار دهد و آن چه را که به صورت طبیعی برای آن آفریده شده است مد نظر قرار دهد و از مسیر اصلی و طبیعی عدول نکند، و بداند ایام به طور یکنواخت نمی‌ماند و در حال دست به دست شدن است، و همه مردم فرزندان آدمند و برابر. [مجلسی ج ۱ باب ۱ و ج ۲: ۸۲].

۲- نقل کرده‌اند مردی شامی به محضر امام علی (ع) مشرف شد و مطالبی را خدمت امام عرضه کرد. در خلال این مطالب از امام پرسید: اولین مخلوق و آفریده خدای جهان چه بوده است؟ امام در پاسخ وی فرمودند: اولین صادر و مخلوق خدا عالم نور است [مجلسی ج ۱ باب ۲ و ج ۲: ۹۶].

۳- در حدیثی آمده است روزی امام علی (ع) از فرزندش حسن بن علی (ع) پرسیدند:

فرزندم عقل چیست؟ امام حسن مجتبی (ع) پاسخ دادند: عقل عبارت است از اینکه قلب انسان هر چیزی را که آموخته حفظ کند که در قلب به ودیعه گذاشته شده است.

بعد امام علی (ع) پرسیدند فرزندم: جهل چیست؟ پاسخ دادند: شتاب در پاسخ دادن قبل از درک حقیقت مسأله و اینکه مطلب را درست درک کرده باشد، و امتناع از پاسخ دادن با اینکه می‌داند هیچ مانعی وجود ندارد. بهترین یار انسان صمت و سکوت او است اگرچه وارد باشد و بتواند پاسخ فصیح بدهد [مجلسی ج ۱ باب ۳ و ج ۱۰: ۱۱۶].

۴- چهارمین روایت، حدیث معتبری است که امام هفتم^(ع) از پدران بزرگوارش - از امام علی^(ع) و ایشان از رسول اکرم^(ص) - نقل می‌کند:

خدای متعال عقل را از نوری خلق کرد که آن نور در علم سابق حضرت حق مقدم بر همه موجودات عالم امکان قرار داشت و در پرتو نور علم واجب، مکنون و مستور بود، از انبیا و رسولان و فرشتگان الهی کسی از آن مطلع نبود، سپس حقیقت و ذات عقل را علم، روح و روانش را فهم، رأس آن را زهد و وارستگی، چشمانش را حیا، زبانش را حکمت، همت و خواستش را رأفت و مهربانی، و قلبش را رحمت و انعطاف قرار داد.

حقیقت عقل را که یک حقیقت نورانی و روشن است از علم، فهم، رحمت، زهد، حیا، حکمت و رأفت ترکیب کرده و موجودی آفریده است که عین همه اینهاست. سپس آن را با ده چیز تقویت کرده و استحکام بخشیده است و آن ده چیز عبارتند از: یقین، ایمان، صدق، سکینه، اخلاص، رفق، عطیه، قنوع، تسلیم و شکر.

پس از آن که عقل با این خصوصیات و ویژگیها آفریده شد، از طرف خدای متعال مخاطب قرار گرفت و به وی دستور داده شد که برگردد و او برگشت و دستور داده شد بیا و او آمد^۱. دوباره

۱. گفته شده است: منظور از ادبار عقل، رجوع آن به سوی حضرت حق و عالم قدس است تا در سایه عبودیت، ذاتش را تکامل بخشد و به تدریج از مرحله جسم مصور از آب شیرین، تلخ و شور، به مرحله نباتی برسد و سپس لباس حیات حیوانی بپوشد و از آن مرحله عبور کند و دارای عقل هیولانی و بالقوه شود. عقلی که دارای قوه‌ای شده که می‌تواند صور علمی را قبول کند؛ و سپس رشد یابد و دارای عقل بالملکه شود و پس از آن وارد مرحله عقل بالمستفاد گردد، از آن هم عبور کند و عقل بالفعل شود. عقل، همه این مراحل را با تکلف و زحمات زیاد و طی صراط عبودیت و بندگی بالذات، به تدریج پشت سر گذاشته تا به مرحله‌ای رسیده است که از عالم ماده مفارقت کند و به آسمان عقل برسد، و از آن جا هم بگذرد تا به آستان حضرت دوست وارد شود و واصل الی الله گردد و در مقام امن، روح و ریحان استقرار یابد، از این حالت تکوینی به ادبار تعبیر شده است.

اما اقبال عقل عبارت است از توجه تکوینی و واقعی عقل به عالم ماده و جسم برای اینکه از شعاع نور خود، عالم جسم را مستنیر گرداند و اعیان آنها را با وجود آوردن و وجود دادن به آنها آشکار سازد؛ به آنها به اندازه استعداد و ظرفیتی که دارند شعور، علم، ادراک و نطق اضافه می‌کند بدون آن که از جایگاه اصلی و قربش کاسته شود

مورد خطاب قرار گرفت: ای عقل حرف بزن و او به سخن درآمد و گفت: حمد و ثنا مر خداوندی راست که ضد، مثل، شبیه و مانند ندارد و از عدیل، عوض و مثل به دور است. خداوندی که همه موجودات جهان در برابر عظمتش خاضع و ذلیلند.

پروردگار جهان به وی فرمود به عزت و جلالم سوگند، آفریده‌ای بهتر و زیباتر از تو خلق نکرده‌ام و هیچ موجودی مطیع‌تر از تو در برابر دستورات من، عالیت، شریفتر و عزیزتر از تو نیست. بندگان من به وسیله تو به توحید و یگانگی من می‌رسند، به واسطه تو مرا عبادت می‌کنند، بوسیله تو از قدرت و غضب من می‌ترسند، از مخالفت با من پرهیز می‌کنند و ثواب و عقاب با تو حاصل می‌شود.

پس از آن عقل که دارای حقیقت روشن و نورانی بود و شاهد شهود و قیمومیت حضرت حق شد، به عنوان سپاس و ابراز حقیقت بندگی به سجده افتاد و در آن سجده، هزار سال (حکایت از زمان و مدت زیاد و نامتناهی است) از خاک عبودیت و بندگی سر بلند نکرد و در همان حال، خداوند مجدداً او را مورد خطاب قرار داد و گفت: سر از سجده بردار و از من سؤال کن، هرچه بخواهی پذیرفته شده و عطا می‌شود. شفاعت و وساطت کن که هر کس را شفاعت و وساطت کنی پذیرفته می‌شود. عقل به ندای غیبی شهودی و تکوینی حضرت رب الارباب لیسک گفت و سر از سجده برداشت و گفت: خدایا از تو می‌خواهم شفاعت مرا درباره هر کسی که با او و همراه او هستم بپذیری. از ناحیه خدای متعال خطاب آمد: من خودت را گواه قرار می‌دهم که شفاعت تو را درباره آنان پذیرفتم و قبول کردم [مجلسی ج ۱ باب ۴ و ج ۳: ۱۰۷].

و درجه‌اش را از دست بدهد. بنابراین اقبال عقلی در تمام مراتب ایجابی، ایجاد و تکوینی وجود دارد و در آن عصیان و خطا صورت نمی‌گیرد. امری و دفعی است و تحت پوشش زمان واقع نمی‌شود و با آمدن لاحق سابق و قبلی، باطل و ناقص نمی‌شود. ادبار آن در کملین، عقول کامله و مجرد آن، امری و دفعی، و غیر زمانی و تکوینی است. اما در موجودات سافل و متعلق به ماده و نوع انسانی که از قوه شروع می‌کند و به تدریج به فعلیت می‌رسد که به صورت تکالیف شرعی است و همه آن خلق، تدریجی و مشمول قیود زمانی است که سابق و لاحق قابل جمع نیستند و با آمدن لاحق، سابق از بین می‌رود و در ظرف لاحق وجود ندارد مثل نور عقل [فیض کاشانی ج ۱: ۵۳-۵۴].

۵- عقل ملائک بندگی، اطاعت، ثواب و عقاب است. راه دستیابی به معارف نظری، عقل نظری است و با عقل عملی به معارف عملی و ارزشی می‌رسیم.

۶- عقل نزدیکترین موجودات به خدای عالم است. از حقیقت نور و روشنایی خلق شده و از هرگونه عامل دور کننده از خدای جهان میراست. او اول مخلوقات عالم و اشرف موجودات جهان است. عقل حقیقت نوریه است و ذات نور، هم خود حقیقتی ظاهر و روشن است و هم ظاهر و روشن کننده همه اشیاء و تاریکیهاست. به همین سبب عقل حقیقتی است که با آن حق و باطل از یکدیگر تمیز داده شده و ظاهر می‌شوند و راه تشخیص آنها بر روی انسان گشوده می‌شود.

از مجموعه روایات و احادیثی که تاکنون ارائه شد به دست می‌آید که:

الف. عالم هستی و مخلوقات دارای سلسله مراتب و درجات بوده و ملائک علو درجات و اولویت و برتری آنها، با قرب و بُعد آنان با ذات مقدس حضرت حق که مبدأ وجود و کانون نور و نورالانوار است، سنجیده می‌شود و هر چه موجود از نورانیت و علم بیشتری برخوردار باشد به همان اندازه به حقیقت نور و کانون آن نزدیکتر می‌شود. و چون جوهره عقل جوهره نوری، علمی، ادراکی و معرفتی است و از یقین، ایمان، صدق، اخلاص، رفق، رأفت و صحت برخوردار است، پس کاملترین تجلی و مظهر اسمای خداوندی و متخلق به اخلاق الله است.

ب. عقل و عالم عقول یعنی عالمی که در آن علم، حضور، شهود و کمالات به نحو اتم ظاهر می‌گردد، اقرب عوالم به خدای متعال است و عقل کامل اولین مخلوق و صادر از ذات حضرت حق می‌باشد.

ج. انسان اگر به تقویت بُعد عقلانی خود بپردازد و عقل را در حیات و زندگی خود هادی و راهبر قرار دهد دارای خصوصیتی خواهد شد که در حدیث آمده است.

د. مینا و ملائک ارزیابی و ارزش گذاری انسان، مقدار بهره‌ای است که از عقل و عقلانیت دارد و لذا امام (ع) در جایی فرموده است: «عاقلتین انسانها نزدیکترین آنان به خدای عالم است» [آمدی ج ۲: ۴۴۳]، و در جای دیگر فرموده است: «با وفور و کثرت عقل بر حلم، بردباری، ظرفیت و تحمل

انسانها افزوده می‌شود» [آمدی ج ۳: ۲۲۱]. بنابراین عقل در این نگاه عبارت است از موجودی نورانی و دارای حقیقت و معرفت که کاملترین موجودات عالم می‌باشد.

امام در این تعبیرات، در عین اینکه به شکل سؤال و جواب، مسأله را مورد تحلیل قرار داده است، ولی روش تعریف ایشان، شبیه تعریف منطقیون نیست، بلکه کاملاً ساده و عاری از عبارات فنی، پیچیده و با ذکر اظهر لوازم به تعریف عقل پرداخته است. در به کاربردن لوازم به گونه‌ای از عبارات و چینش آنها بهره برداری کرده است که هم برای حکیم فیلسوف قابل درک است و هم برای افراد ناآشنا به عبارات فیلسوفانه. بنابراین اگر ملاحظه کنید صدر روایت با تعبیر فیلسوفان و حکیمان الهی درباره حقیقت عقل و عالم عقول به نحوی همسویی دارد، ذیل روایت کاملاً با همان عقل انسانی که مُدرک منافع و مصالح و خیر و شر است، قابل تطبیق است و در عین حال با نوع تعبیر عارفان بزرگی مانند قونوی و دیگران هم در تضاد نیست.

۷- آورده‌اند که امام موسی بن جعفر^(ع) به هشام بن حکم فرمودند:

ای هشام امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمودند: با هیچ چیزی بهتر از عقل نمی‌توان بندگی خدا را انجام داد و عقل هیچ کسی تام و کامل نمی‌شود مگر آنکه دارای خصلتها و اوصاف متعدد بشود از جمله: مصون از کفر و پوشاندن حق، شر و بدی؛ انتظار تشخیص درست از او، خیر و نیکی؛ بخشنده اضافه اموالش به نیازمندان؛ خوددار از زیاده‌گویی بدون نتیجه و فایده؛ از دنیا به اندازه قوت مورد نیاز مصرف کردن؛ سیری ناپذیری در آموختن علم و آگاهی؛ محبوب شمارنده ذلت و خواری دنیایی و ظاهری؛ همراه با محبت و رضای حضرت حق نسبت به عزت دنیایی و ظاهری بی تفاوت اما همراه با دشمنی غیر خدا و ارزشهای غیر دینی؛ مطلوب شمارنده و خواهان تواضع و فروتنی در برابر مطرح شدن اجتماعی؛ بزرگ داشت کار خیر دیگران، اگر چه به ظاهر اندک و کم باشد؛ و کوچک شماردن خیر خود، اگر چه بزرگ باشد؛ صاحب نگرش مثبت به افراد جامعه و بهتر دانستن همه مردم از خویش، تا جایی که اگر شر و آسیبی به او برسد، آن را از جانب خود بداند؛

اگر انسان چنین باشد عقل را به کمال و تمام رسانده و امر را به مرحله پایانی برده است [مجلسی ج ۱ باب ۴: ۱۴۰].

در این روایت، امام عقل را با لوازم آن شناسانده و صرفاً به صورت نظری و انتزاعی با آن برخورد نکرده است، بلکه با طرح اوصاف و خصایص ویژه به شکلی ملموس و کاربردی، عقل را معرفی نموده و راه تشخیص را برای همگان در سطح و ظرفیت درکشان هموار کرده است.

۸- همچنین روایت شده که: عاقل کسی است که باطل را رفض کرده و کنار می‌گذارد [مجلسی ج ۱ باب ۴، ح ۳۱: ۱۵۹]. این روایت نیز عقل را به طور ملموس و عینی معرفی کرده است.

۹- همچنین می‌فرمایند: تأمل زیاد در علم و عقل، راههای عقلانیت و تعقل را به روی انسان می‌گشاید [مجلسی ج ۱ باب ۴، ح ۳۱: ۱۵۹].

۱۰- در جای دیگر با مقایسه انسان عاقل و بی‌خرد، هر دو را معرفی می‌فرمایند:

زبان عاقل پشت قلب و دلش می‌باشد یعنی پس از آنکه فکر کرد و عواقب و تبعات قضیه را بررسی کرد و از عواقب سخنش مطلع شد، سخن می‌گوید؛ ولی انسان بی‌عقل و بی‌خرد این ملاحظات را انجام نداده و بدون تأمل و فکر حرف می‌زند و پس از آن به اندیشه می‌پردازد.

نشانه‌های عقل و عاقل از نگاه امام علی (ع)

در این قسمت به نشانه‌های عقل و عاقل در نگاه امام (ع) می‌پردازیم.

عقل و عاقلی در انسان علائمی دارد که از مشاهده آنها می‌توان فهمید که شخص مدعی عقل، تا چه حد از عقل و عقلانیت بهره‌مند است که علایم آن بدین ترتیب می‌باشد:

۱- شخص عاقل خود را بر دیگران ترجیح نداده و از روی تواضع با دیگران برخورد می‌کند و در نتیجه خدای عالم او را سربلند رفیع و پرآوازه قرار می‌دهد [آمدی ج ۱: ۱۷۸].

۲- دامن عقل و عاقل از بدیها و زشتیها به دور و دعوت‌کننده به خیرها و نیکیها است [آمدی ج ۱: ۳۲۸].

۳- عقل مانند درخت است و ثمره و بار آن جود، سخا و حیا است [آمدی ج ۱: ۳۶۵].

- ۴- عاقل کسی است که گفتارش، کارهایش را تصدیق می‌کند [آمدی ج ۱: ۳۶۵].
- ۵- عاقل وقتی که بداند، مطابق علمش عمل می‌کند و هر وقت عمل کند آن را خالصانه و برای خدا انجام می‌دهد و وقتی که به درجهٔ مخلصان رسید در کنج عزلت نشسته و وقتش را با حضرت دوست سپری می‌کند [آمدی ج ۲: ۸۵].
- ۶- مهمترین نشانه عقل این است که با عقل، رهایی از آلودگی و گناه حاصل می‌شود و در سایهٔ آن آینده‌نگری صورت می‌گیرد و در کارها و اقدامات، حزم، دقت و بررسی همه‌جانبه صورت می‌پذیرد [آمدی ج ۳: ۸۴].
- ۷- با شش چیز می‌توان عقول مردم را مورد آزمایش قرار داد:
- اول: با مصاحبت و همراهی در سفر و حضر؛ دوم: معامله و داد و ستد کردن؛ سوم: ولایت و پذیرفتن مسئولیت؛ چهارم: زمان عزلت و برکناری از مسئولیت؛ پنجم: زمان تمکن و غنی؛ ششم: هنگام فقر و نداری [آمدی ج ۴: ۱۳۸].
- در روایت دیگری، عقل چنین تقسیم‌بندی شده است:
- شش چیز است که با آنها عقل مردمان مورد آزمایش قرار می‌گیرد: ۱- بردباری به هنگام خشم؛ ۲- شکیبایی موقع ترس؛ ۳- رعایت قصد و عدالت به هنگام خواهش؛ ۴- رعایت تقوای الهی در هر حال؛ ۵- نیکی کردن و مدارا با مردم و سازش با آنان؛ ۶- کمی جدال، ستیز و نزاع [آمدی ج ۴: ۱۳۹].
- ۸- چهار چیز آشکار کنندهٔ عقل مردان است:
- یک: متانت و وقار در رفتار؛ دو: قدرت تحمل و ظرفیت وجودی او در برابر دیگران؛ سه: گرامی بودن، اصالت خانواده و نسب او؛ چهار: نیکویی کارها و اعمال او [آمدی ج ۶: ۴۵۳].
- ۹- در کتاب *درهٔ الباهره* نقل شده است که امام علی (ع) فرمودند: عاقل کسی است که دور باطل نگردد و آن را طرد کند [مجلسی ج ۱ باب ۴ ح ۴: ۱۵۹].
- ۱۰- در جای دیگر اینطور فرموده‌اند: زمانی که عقل آدمی کامل شد، کمتر سخن می‌گوید [مجلسی ج ۱ باب ۴ ح ۴: ۱۵۹].

رابطه عقل و دین یا رابطه عقل و وحی

امام با وجود اینکه دین را عاصم و نگهدارنده انسان از لغزشها دانسته و با عبارت، «الدین یعصم» [آمدی ج ۱: ۹] آن را معرفی فرموده است؛ در عین حال، اگر دین مورد آسیب قرار گیرد و با پیرایه‌سازی و ادعای تجدد، احیا و امثال آن مورد دخل و تصرف تحریف کنندگان از مواضع اصلی خود قرار گیرد، تنها اصلاح کننده آن را عقل معرفی می‌فرمایند: «الدین لا یصلحه الا العقل» [آمدی ج ۱: ۳۵۳]؛ یا اینکه می‌فرمایند: «العقل یصلح کُلَّ امرٍ» [آمدی ج ۱: ۱۱۰]؛ و یا چنین وارد شده: ملائک هر امری عقل است [آمدی ج ۶: ۱۱۶]. یعنی مبنای درستی یک امر و علت بقا و دوام آن، عقل است و اگر ملائک و مبنای سیاست عدل است [آمدی ج ۶: ۱۱۶]؛ ملائک و مبنای همه چیز عقل است. امام درباره ارتباط ایمان و عقل کلام زیبایی دارند که چنین است: محال است مؤمن ایمان بیاورد و ایمان او صحیح شود مگر آنکه دارای عقل باشد و از آن برخوردار گردد [آمدی ج ۶: ۷۰]. کاملتر و صحیح‌تر از آن این عبارت است: کسی که فاقد عقل است و عقل ندارد، دین هم ندارد [آمدی ج ۶: ۴۰۰].

در تأثیرپذیری دین، ادب و فرهنگ از عقل می‌فرمایند: دین، ادب و فرهنگ، نتیجه و ثمره عقل است [آمدی ج ۲: ۲۸]. در علو مقام عقل نیز فرموده‌اند: عقل فرستاده خدا و رسول حق است [آمدی ج ۱: ۷۰].

در تفاوت میان عقول و آداب می‌فرمایند:

عقول مواهب خداوندند که از ناحیه او به صاحبان عقل اعطا می‌شود، اما آداب، رسوم و فرهنگها اکتسابی است و با کوشش و تلاش ملتها و جوامع بشری شکل می‌گیرد و به وجود می‌آید [مجلسی ج ۱ ح ۴۴: ۱۶۰].

امام موسی بن جعفر^(ع) به نقل از امیرالمؤمنین امام علی^(ع) به هشام بن حکم این طور می‌فرمایند:

ای هشام: عاقل کسی است که در او سه خصلت وجود داشته باشد:

۱- هر وقت مورد سؤال قرار گرفت جواب بگوید.

۲- هر وقت دیگران از پاسخ دادن عاجز و ناتوان شدند او سخن بگوید و مطالب درست عرضه بدارد.

۳- هر وقت نیازی به اظهار نظر صحیح و ابراز رأی صائب که تأمین کننده مصالح درخواست کنندگان است، باشد، رأی مناسب و به صلاح را اعلام کند. کسی که هیچ کدام از این خصوصیات را نداشته باشد عاقل نیست بلکه احمق است [فیض کاشانی ج ۱ ح ۱۶: ۹۳].

در جای دیگر می‌فرمایند:

ای هشام! خدای عالم حجتها را برای مردم توسط عقول آنان تکمیل کرده و پیامبران خود را مجهز به بیان آیات و بینات قرار داده است [فیض کاشانی ج ۱ ح ۱۶: ۸۶]. ای هشام، خدای عالم برای مردم دو حجت قرار داده است: یک حجت ظاهری و آشکار، دوم حجت باطنی و پنهان. حجت‌های ظاهری و آشکار انبیای خدا و امامان به حقند، اما حجت‌های باطنی عقولند [فیض کاشانی ج ۱ ح ۱۶: ۹۱].

بنابراین در مکتب امام علی^(ع) و فرزندان گرامی‌اش نه تنها عقل با دین و وحی در تضاد نبوده و طرد کننده هم نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند و هر دو بهترین و مطمئن‌ترین راه نیل به معرفت، تشخیص حق و باطل، سعادت و شقاوت، خیر و صلاحند. در این مکتب، نه تنها عقل با دین در تضاد نیست بلکه کسی که فاقد دین است، فاقد مروت، آزادگی و مردانگی است که نشانه بی‌عقلی و فقدان آن مساوی با فقدان نورانیت و علم است که در حقیقت مساوی با فقدان حقیقت انسانیست می‌باشد.

عوامل رشد و تکامل عقل

در نگاه رسولان و اولیای الهی، انسان به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند دارای حقیقت علوی، مجرد و عقل کامل گردد. همه افراد انسان با اینکه دارای استعداد و قوه تعقل می‌باشند نه تنها یکسان نیستند بلکه هم از حیث استعداد با هم متفاوتند، و هم در تبدیل قوه به فعلیت، به

صورت مشابه و برابر عمل نمی‌کنند. اگرچه در آغاز از عقل هیولانی و بالقوه برخوردارند و به تدریج از قوه به فعلیت می‌رسند و از مراتب بالاتری برخوردار می‌گردند، ولی در این حیث هم یکسان عمل نمی‌کنند. به این دلیل که نفس آدمی ذاتاً مجرد از ماده و ابزار آلات مادی است، اما فعلاً و عملاً متعلق به ماده است و با تدبیری که دارد از آنها برای اهداف خود بهره می‌گیرد و به همین دلیل از تأثرات مادی و عوامل آن عاری و خالی نیست. عقل و نفس - که حتی در کمال دارای رتبه و درجات مختلف هستند - از حیث نورانیت، علم و دیگر صفات عالم مجردات نیز از شدت و ضعف وجودی برخوردارند و متفاوت می‌باشند.^۱

از باب نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱- ابن خالد از امام باقر (ع) نقل می‌کند که رسول خدا (ص) اینطور می‌فرمودند: «با چیزی با فضیلت‌تر و بهتر از عقل نمی‌توان به خدای عالم بندگی کرد». یعنی بهترین راه بندگی همانا به کار انداختن عقل صحیح و به موقع مورد استفاده قرار دادن آن است. و «مؤمن دارای عقل نمی‌شود مگر آنکه در او ده خصلت وجود داشته باشد که عبارتند از:

۱ و ۲- همیشه از او انتظار و توقع خیر، نیکی و نفع رساندن می‌رود و انتظار هیچ شر و بدی نیست و از ناحیه او همه در امانند. ۳ و ۴- کار خوب دیگران را حتی اگر کم باشد، همیشه در نظر می‌دارد و زیاد می‌بیند اما کارهای نیک خود را هر قدر هم زیاد باشد، کم نشان داده و به اصطلاح روی آن مانور نمی‌دهد. ۵- در دوران حیات، هیچ وقت از کسب دانش و آگاهی خسته و ملول نمی‌شود. ۶- اگر افراد نیازمند به وی رجوع کنند تحقیر نمی‌گردند و از قبیل آنان رنجیده خاطر نمی‌شود. ۷ و ۸- برای او، کوچکی و ذلت ظاهری همراه با ایمان و رضای خداوند، از عزت ظاهری بدون آن، محبوب‌تر و مطلوب‌تر است، و فقر و احتیاج همراه با صبر و تحمل، برایش از غنای همراه با تمرد و عصیان مطلوب‌تر است. ۹- حظّ و نصیبی که از دنیا دارد و از آن بهره می‌برد، همان قوت و مایحتاج زندگی است. ۱۰- نگاهش به دیگران، نگاه خوش‌بینانه، اثباتی، خیرخواهانه و

۱. علاقمندان به مباحث فلسفی برای مطالعه و آگاهی بیشتر می‌توانند به *شفای بوعلی و اسفار اربعه* ملاصدرا مراجعه

کنند [ملاصدرا ج ۳ فصل ۱۶: ۳۷۷-۳۷۸].

همراه با حسن ظن است [مجلسی ج ۱ ح ۴:۱۰۸]. به همین علت با مشاهده هر کسی او را بهتر و با تقواتر از خود می‌داند، چون مردم دو دسته‌اند: دسته اول افرادی هستند صالح، اهل خیر و دارای تقوای الهی؛ دسته دوم کسانی هستند که در ظاهر شر و فرومایه‌اند. آنها اگر با انسانهای خیر، نیکوکار و متقی ملاقات کنند، در برابرشان تواضع و فروتنی می‌کنند و آرزو می‌کنند که به او برسند و اگر با دسته دوم برخورد کنند، اینگونه قضاوت می‌کنند که شاید او در باطن از وی بهتر باشد، چون ممکن است نیکیهایی او باطنی و بهتر از دیگران باشد و خدای عالم عاقبت او را ختم به خیر بگرداند [مجلسی ج ۱ ح ۴:۱۰۸].

اگر نگاه انسان به جامعه اینطور باشد، عظمت خویش را بالا برده و سیادت و آقایی مردم زمان خویش را به دست خواهد آورد.

۲- مشابه همین حدیث از امام صادق^(ع) روایت شده است که فرموده‌اند: «انسان، مؤمن واقعی و حقیقی نمی‌شود مگر آنکه عقل او به کمال برسد و عقل او به کمال نمی‌رسد مگر آنکه دارای این ده خصلت باشک» [مجلسی ج ۵:۱۰۹].

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا^(ص) روایت شده است که فرمودند: با هیچ چیزی مانند عقل، بندگی خدا به جای آورده نمی‌شود و عقل انسان به کمال و تمامیت نمی‌رسد مگر آنکه این ده خصلت در او حاصل شود [مجلسی ج ۱ ح ۶:۱۰۹].

۴- از رسول خدا^(ص) نقل کرده‌اند که فرمودند: سر لوحه عقل و عقلانیت بعد از ایمان به خدا، دوستی با مردم است. عاقلترین مردم کسی است که در عین اهل خیر و نیکی بودن، نگران آسیبه‌ها، آفتها، و عدم قبول خداوند از سوی مردم می‌باشد. جاهلترین آنان نیز کسی است که مشغول کارهای بد و زشت است و نه تنها به خود نمی‌آید، بلکه احساس آرامش و امنیت و نوعی حالت بی‌تفاوتی دارد [مجلسی ج ۱ ح ۱۷:۱۳۱].

۵- امام علی^(ع) فرمودند: انسان عاقل کسی است که خودش را در یکی از این چند وضعیت قرار دهد: یا برای حل مشکلات زندگی و امرار معاش و کار تولیدی و اقتصادی تلاش بکند، یا

برای امور اخروی و معنوی و قدم برداشتن در مسائل مربوط به معاد و یا در اموری که از لذایذ مشروع طبیعی و فطری و انسانی می‌باشد و ممنوع نیست [مجلسی ج ۱ ح ۱۹: ۱۳۱].

۶- از امام هفتم^(ع) نقل شده است که به هشام بن حکم چنین فرمودند:

ای هشام روشنائی بدن انسان در چشمانش است، اگر بینایی انسان سالم بوده و توانایی دیدن داشته باشد، همه بدن را نورانی می‌کند زیرا روشنائی جان آدمیان به عقل است. اگر انسان و بنده خدا دارای عقل باشد خدایش را می‌شناسد. اگر علم و معرفت ربوبی داشته باشد بصیرت در دین پیدا می‌کند و اگر جاهل به خدایش باشد دین در او یافت نمی‌شود و باقی نمی‌ماند. همان‌طور که تن انسان با روان و نفس زنده، قائم و پابرجاست، دین هم قائم و پابرجا نمی‌ماند مگر با تبت صادقانه؛ و تبت صادق نمی‌ماند مگر با عقل [مجلسی ج ۱ ح ۳۰: ۱۵۳].

امام علی^(ع) می‌فرماید: «عاقلترین انسانها نزدیکترین آنان به خدای عالم است» [آمدی ج ۲: ۴۴۳]. همچنین می‌فرماید: «هیچ بیماری غیر قابل علاجتر از کمی عقل نیست» [آمدی ج ۶: ۳۹۹]. از بیانات فوق این نتایج حاصل می‌شود:

الف- عقول آدمیان، یکنواخت و مشابه آفریده نشده است. انسانها در عین حال که از این عطیه الهی به صورت امکان استعدادی بهره‌مندند و فیض الهی شامل همه آنها می‌شود، ولی از حیث اکمال و اتمام آن و نوع به کارگیری عقل و تقویت پایه‌ها و مبانی عقلی و عقلانیت متفاوت هستند. همان‌طور که فیض کاشانی^(ره) از صدرالمآلهین^(ره) نقل کرده است: ماده و نقطه شروع عقل و عقلانیت، نفس می‌باشد و هر ماده دیگری همراه با استعدادها و قوه‌های زیادی خلق شده است و آمادگی قبول هر نوع صور کمالیه را دارد، زیرا که نفس و هر ماده دیگری در حد ذاتشان عاری و خالی از هر فعلیت و وجودی هستند که هم‌سنخ با همان فعلیت است، زیرا اگر این‌طور نبود، امکان نداشت کمالات و فعلیتهای بعدی را قبول کنند؛ بنابراین نفس هم چنین است. مادامی که به صفت تواضع و فقر، متصف نگردیده است نمی‌تواند به عنوان مرکب و بستر مناسب تکامل، در اختیار عقل قرار گیرد و مورد بهره‌برداری واقع شود، چون عقل صورت کمالیه انسان و محقق

انسانیت او به صورت فعلیت تامه است. انسان به وسیله آن اشیاء و حقایق عالم را درمی‌یابد و عالم برای او به صورت معقول ادراک می‌شود [فیض کاشانی ج ۱: ۹۸].

بنابراین عقل انسانی چون از مراتب نفس است و نفس انسانی تعلق به بدن دارد، در رسیدن به مرحله کمال مطلوب و تمامیت، دارای مراتب مختلف می‌باشد.

ب - رابطه عقل و نفس و انسان مانند رابطه هر عارضی با معروضش یا مانند رابطه سیاهی و سفیدی نیست. بلکه رابطه انسان و نفس انسانی با عقل، رابطه کمال، متکمل و تام و متمم است. یعنی انسانیت انسان و کمال او با فعلیت عقلی است، مادامی که جوهره خود را به مرحله عقل و عقلانیت، علم و عالم، معرفت و عارف نرسانده و هنوز از مشاهده حقایق حقه آن به دور است، انسانیت او به مرحله فعلیت نرسیده است و لذا امام علی (ع) می‌فرمایند: «کمال انسان به عقل است» [آمدی ج ۴: ۶۳۱]. در جای دیگر می‌فرمایند: «انسان به وسیله عقل به کمال خود می‌رسد» [آمدی ج ۳: ۲۳۴]. یا می‌فرمایند: «جوهره و حقیقت انسان با عقل اوست» [آمدی ج ۱: ۶۱]. در جای دیگر می‌فرمایند: «عقل قویترین و محکمترین اساس است» [آمدی ج ۱: ۱۲۸].

عقل چون اساس است، حقیقت انسان با آن تحقق می‌یابد و نفس انسانی با آن به کمال می‌رسد و جوهره و حقیقت با عقل و عقلانیت به منصفه ظهور می‌رسد.

ج - به این ترتیب مشخص می‌شود که مبنای انسانیت انسان، کمال نفس، فعلیت یافتن آن و اساس همه کارها به حساب می‌آید و ارزش اعمال آدمیان، تفاوت ماهوی و کیفی آنها با همان ملاک عقل و عقلانیت سنجیده می‌شود.

اگر عملی، هر قدر از نظر مقدار، کمیت، زمان، مقدمات و شرایط، عالی باشد، ولی پشتوانه عقلی کمتری داشته باشد، در نگاه امام (ع) و فرزندان آن بزرگوار فاقد اعتبار و ملاک ارزش‌گذاری است.

در روایت اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) همین معنا مورد تأیید قرار گرفته است. وی می‌گوید:

محضر امام (ع) رسیدم و عرض کردم فدایت شوم همسایه‌ای دارم که زیاد نماز می‌خواند، فراوان مکه می‌رود، صدقه می‌دهد و عداوت و کینه‌ای هم

نسبت به کسی از متدینان در او دیده نمی‌شود، مردم هم از او معصیت و تخلفی ندیده و نشنیده‌اند.

امام (ع) فرمودند: ای اسحاق عقلش چگونه است و چقدر توان تشخیص حق و باطل را دارد؟ عرض کردم: قربانت گردم او عقل ندارد! فرمودند: این نوع اعمال بالا نمی‌رود.

این روایت کنایه از این است که خدای عالم اعمال افراد فاقد عقل را قبول نمی‌کند. در ارتباط با همین موضوع، درباره‌ی دوران ظهور حضرت مهدی، عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، از امام باقر (ع) نقل می‌شود:

وقتی که مهدی (ع) قائم ما قیام کند و هدایت و رهبری ظاهری مردم را در دست گیرد، دست ولایی خویش را روی سر مردم و بندگان می‌کشد و با این کار که مظهر رحمت تامه‌ی خداوندی است، عقول مردم تکامل یافته و به مقام جمع دیگر قوای نفسانی می‌رسد و با اشراق و اشراف بر آنها مسلط می‌شود و آنها را مطیع خود می‌سازد، با کامل شدن عقول، آدمیان به وحدت کمال می‌رسند و مجتمع واحدی را به وجود می‌آورند، و به کمال عقول مردم، فهم و درک آنان نیز کامل می‌شود [فیض کاشانی ج ۱ ح ۲۵: ۱۱۴].

بنابراین عقل ملاک کمال جامعه، رشد انسانها و ارزشمندی اعمال و افعال انسانی است.

امام علی (ع) و استقلال عقل

از روایات مستفاد می‌شود که عقل را، چه به معنای جوهر مجرد ذاتاً و فعلاً غیر متعلق به ماده که به عنوان صادر اول و اولین مخلوق خوانده می‌شود، و چه به معنای عقل انسانی که دارای فهم، علم، رحمت، رأفت و دیگر اوصاف روحی و معنوی می‌باشد، در نظر بگیریم، دارای اصالت و استقلال است و به عبارت دیگر عقل انسانی که همان نفس آدمی در مرتبه‌ی درک حقایق کلی، حسن، قبح و... است، دارای حقیقت جوهری و مستقل می‌باشد، اگر چه در مرتبه‌ی احساسی و خیالی از ابزار حسی با واسطه و یا بدون واسطه استفاده می‌کند و از آنها بهره می‌گیرد.

نفس و عقل و عقلانیت صرفاً یک امر انعکاس یافته و محصول یک سلسله شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی نیست بلکه حقیقتی از حقایق عالم است و حقیقت انسان را می‌سازد، کمال انسان و انسانیت با نفس، و کمال نفس با عقل است. نفس و عقل بُعد ثابت انسان است و تدبیر بُعد متبدل و متغیر انسان است. اگر نفس در آغاز مادی و جسمانی است اما در بقا روحانی است. رابطه نفس و بدن رابطه حلولی و انطباعی نیست، بلکه رابطه‌ای تدبیری، ارادی و مدیریتی است. نسبت قوه عاقله با دیگر قوا، مانند امام و پیشوای صالح و رابطه‌شان رابطه تنظیم، تربیت، اصلاح، تجمیع و کنار گذاشتن ضایعات و یا تبدیل آنها به وضع مطلوب است. بنابراین علم، فکر، معرفت و مانند آنها کار عقل است. انسان به وسیله عقل از قوه به فعل می‌رسد و از طریق فعلیت یافتن عقل و عقلانیت، انسان می‌شود.

عقل جمعی، امری ماورای عقل و عقول افراد نیست، کما اینکه جامعه بشری جدای از افراد نیست و حقیقتی مستقل از افراد ندارد. اگرچه بعد جمعی انسان، صرفاً یک امر اعتباری نیست بلکه امری واقعی و تکوینی است، یعنی انسان جمعی آفریده شده است. چنانچه گرایش به حیات اجتماعی و جمعی صرفاً برای استخدام و به طور اضطرار اعمال قدرت نمی‌باشد بلکه به معنی حقیقتی مدنی و بالطبع اجتماعی است که از فطرت نشأت می‌گیرد.

از باب نمونه روایات زیر را با دقت مورد توجه قرار دهید.

۱- از امام صادق (ع) اینطور نقل می‌شود که فرمودند:

عقل ستون و تکیه‌گاه انسان است و از آن فطانت، هوشیاری، دانایی و حفظ و نگهداری نشأت می‌گیرد. به سبب عقل، انسان کامل می‌شود. عقل دلیل، مبصر، راهنما و کلید حل مشکلات است. وقتی عقل انسانی با تعالی و اوج گرفتن، با عالم نور اتصال پیدا کند و از ناحیه آن عالم مورد تأیید قرار گیرد و دارای نور بصیرت گردد، صاحب عقل عالم، نگهدارنده، نگهبان، زیرک و ... می‌شود. در این وقت از وضعیت کنونی خود و از کیفیت اوصاف و حالاتی که واجد آنها است، مطلع می‌شود. از علل و اسباب وجودی عالم و خودش آگاهی می‌یابد و به آینده و سمت و سوی آن اشراف می‌یابد و آن

را می‌فهمد؛ در نتیجه قدرت تشخیص بالایی به دست می‌آورد و میان حق و باطل، و راه و چاه تمیز می‌دهد و خواهد دانست ناصح و خیرخواه کیست. و مزورین و دزدان بشریت کدامند. پس از آنکه گویندگان صادق و مدعیان دروغین را شناخت و سخن حق و باطل را از هم تمیز داد، آن وقت راه را با دقت و حسابگری می‌یابد و مقصد را هم می‌شناسد، و عوامل رسیدن به مقصد و دور شدن از آن را هم شناسایی می‌کند. می‌کوشد کوتاهی خود را جبران کرده و از طریق توبه و تدارک مافات، خلأهای به وجود آمده را پر کند و خود را برای مرگ، برزخ، حشر و آینده جاودان، مهیا سازد. در این حالت، هم حقیقت آن نشأه را می‌شناسد، هم اینکه از کجا آمده است، چگونه آمده است، و هم این را که به کدام سو متوجه است و سرنوشت آینده‌اش چیست؟ [فیض کاشانی ج ۱ باب عقل و جهل ح ۱۱۶:۲۷].

۲- از امام علی (ع) این روایات نقل شده است که فرمودند: «رحم الله امرأ علمت من این، فی این و الی این» [فیض کاشانی ج ۱ ح ۱۷:۱۱۶].

۳- «عقل رسول خداوند و فرستاده حق است» [آمدی ج ۱: ۷۰].

۴- «به وسیله عقل، کنه و حقیقت حکمت کسب می‌شود» [آمدی ج ۳: ۲۰۴].

۵- «به وسیله عقل انسان به خیرات نایل می‌گردد» [آمدی ج ۳: ۲۰۵].

۶- «به وسیله عقل صلاح حال مردم به دست می‌آید و حاصل می‌شود» [آمدی ج ۳: ۲۰۶].

۷- «با عقل همه امور اصلاح می‌شود» [آمدی ج ۳: ۲۳۴].

۸- «به وسیله عقل نفس به کمال می‌رسد» [آمدی ج ۳: ۲۰۵].

۹- «با افزایش عقل، حلم و تحمل و ظرفیت انسانها افزایش می‌یابد» [آمدی ج ۳: ۲۲۱].

۱۰- «به وسیله عقل می‌توان به اوج علمها و دانشها رسید» [آمدی ج ۳: ۲۲۱].

بدین ترتیب شکی باقی نمی‌ماند که در مکتب اسلام و امامان اهل بیت علیهم السلام، عقل حقیقتی است مستقل، نورانی و از عالم نور. علم، حلم و معرفت، جوهره و حقیقت انسان است و انسانیت او دایرمدار حقیقت عقل و عقلانیت اوست.

عقل و علم، عقل و تجربه

در نگاه امامان شیعه و امام علی^(ع) عقل و علم از امور لازم هستند. عقل با علم به کمال می‌رسد و علم به وسیله عقل به دست می‌آید. اساساً اگر انسان فاقد انواع علم و آگاهی باشد در حقیقت فاقد مراتب عقل و تعقل است. در مواردی عقل مرکب علم معرفی شده است [آمدی ج ۱: ۲۰۵]. در مواردی نیز عقل به عنوان غریزه‌ای خدادادی شناخته شده است که به وسیله علم و تجارب از دیاد می‌یابد [آمدی ج ۲: ۳۲]. گاهی روش عقلانی را این‌گونه معرفی فرموده‌اند:

بدانید و آگاه باشید انسان لیب و عاقل کسی است که از آرای دیگران استقبال کرده و با اندیشه درست با آنها برخورد کند. با افکار و اندیشه‌ها با اندیشه صایب برخورد داشته و به عواقب امور و پایان کارها توجه داشته باشد [آمدی ج ۲: ۳۳۷].

عاقلترین انسانها کسی است که از عقلای عالم و افکار آنان اطاعت کرده و پیروی می‌کند [آمدی ج ۲: ۳۷۴]. در *وافی* آمده است یحیی بن عمران از امام صادق^(ع) و ایشان از امام علی^(ع) نقل کردند که می‌فرمودند:

به وسیله عقل مطالب غامض و بلند حکمی به دست می‌آید و انسان به درک معارف الهی نایل می‌گردد. با درک معارف الهی و حقایق عقلی و تحصیل معارف حقه، نفس آدمی از حد قوه و غیر عاقل بودن به حد فعل می‌رسد و از نقص به سوی کمال حرکت می‌کند. با تخلق و تأدب به اخلاق صالحه و آداب حسنه، انسان به غایت مطلوب عقل نایل می‌گردد و به صورت عقل بالفعل در می‌آید، و با به‌کارگیری عقل عملی و تدبیر درست، انسان دارای ادب و فرهنگ صالح می‌گردد [فیض کاشانی ج ۱: ۱۲۳].

همچنین می‌فرمودند: «تفکر و اندیشه، مایه حیات دل آدمهای با بصیرت است چنانکه گویی انسان تاریکیها را با نور روشن می‌سازد و نجات می‌یابد و لحظه‌ای درنگ نمی‌کند» [فیض کاشانی ج ۱: ۱۲۳].

بنابراین عقل یک حقیقت علمی است و علم بدون عقل به وجود نمی‌آید و عقل و علم همانا به کارگیری منابع معرفت، مجالست با عالمان و عقلای عالم، کسب تجربیات دیگران و آموختن و حفظ آنها است. دربارهٔ رابطهٔ عقل و تجربه و علم و تجربه، امام^(ع) سخنان زیبایی دارند که حاوی نکات بسیاری برای صاحبان بینش است که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- «تجارب بشری از دانش و علم دیگران به دست آمده است» [آمدی ج ۱: ۲۶۰].

۲- «عقل کسی است که از تجربیات دیگران پند گیرد» [آمدی ج ۱: ۲۶۰].

۳- «ثمره و نتیجهٔ تجربه انتخاب بهتر است» [آمدی ج ۱: ۳۱۲].

۴- «حفظ تجربه‌ها در سرلوحه عقل و عقلانیت است» [آمدی ج ۱: ۳۲۷].

۵- «اعتبار و ارزش آرای مردم به اندازهٔ تجربهٔ آنها است» [آمدی ج ۱: ۳۹۶].

۶- «یکی از علائم و نشانه‌های محکم کاری و آینده‌نگری حفظ تجربه‌هاست» [آمدی ج ۶: ۳۵].

۷- «عقل و علم در یک شاخه قرار دارند نه از یکدیگر جدا می‌شوند و نه همدیگر را طرد

می‌کنند» [آمدی ج ۲: ۴۶].

موانع و عوامل بازدارندهٔ رشد عقل

با وجود اینکه حقیقت عقل آدمی از عالم علوی و نور است، لیکن انسان به تدریج از قوه به فعلیت می‌رسد و با تبدل و تغییر ذاتی و جوهری، تعلق خویش را به بدن کم می‌کند و بدون همراهی آن به کارهایش ادامه می‌دهد. به همین سبب قطع تمام علایق و وابستگی‌ها به سهولت امکان‌پذیر نیست. در اکثر مواقع هیمنهٔ نفس و قاهریت قوای جزئی، متصرفه و متخیله، و حتی واهمه - اگر بنا را بر وجود داشتن آن بگذاریم - بر عقل، و تأثر عقل از آنها کاملاً مشهود و ملموس است. بنابراین عواملی وجود دارد که با سرسختی کامل در برابر عقل ایستادگی می‌کنند و اجازهٔ رشد لازم و کافی به عقول عادی و معمولی نمی‌دهند. عوامل یاد شده، که به صورت موانع بازدارندهٔ رشد عقل و عقلانیت مطرح است، متعددند. در این قسمت با توجه به سخنان امام علی^(ع) و فرزندان معصومش، و رسول خدا^(ص) که معلم اصلی همهٔ آنها است به اهم آنها، اشاره می‌کنیم:

الف - شهوت

از مهمترین و ملموسترین موانع رشد پیروی از شهوات است. شهوت عبارت است از: میل، علاقه، خواهش نفس و میلی که شدتش از حد معمولی تجاوز کرده است و امیال دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد و تمام توجه شخص را منحصرأ به خود جلب کند [سیاسی: ۳۹۶].

انسان تمایلات فراوانی دارد که اصل این تمایلات برای تلاش و رفع نیازهای فردی و نوعی، امری انکارناپذیر و ضروری می‌باشد؛ ولی مهم این است که در میان تمایلات متعدد، نوعی هماهنگی و تعادل به وجود آید و از همه آنها در حد مطلوب و معقول استفاده شود. اما اگر انسان نسبت به یکی از آنها بیش از حد توجه کند و تمام همّتش را صرف رسیدن به آن سازد، نه تنها به طور مطلوب و معقول به آن نمی‌رسد، بلکه باعث ناهنجاریهای دیگری خواهد شد و از همه مهمتر اینکه مانع رشد عقل شده و آن را از کارایی لازم خواهد انداخت و او را در حد چهارپایان، بلکه پست‌تر تنزل خواهد داد [اعراف: ۱۷۹؛ فرقان: ۴۴].

امام علی^(ع) در این باره چنین فرموده‌اند:

۱- «با فضیلت‌ترین آدمها نزد خدای عالم کسانی هستند که عقل‌شان را زنده کنند، شهوت را بمیرانند و خودشان را برای صلاح آخرتشان به زحمت بیاندازنند» [اعراف: ۱۷۹؛ فرقان: ۴۴؛ آمدی ج ۲: ۵۶۳].

۲- «هر وقت عقل آدمی به کمال رسید شهوت او رو به نقصان خواهد گذاشت» [آمدی ج ۳: ۱۳۵].

۳- «خط مشی عقلا این است که از شهوت می‌کاهند و کمتر غفلت می‌کنند» [آمدی ج ۴: ۱۸۶].

۴- امام علی^(ع) فردی را مورد مذمت قرار داده و با تندید از وی یاد کرده‌اند که: «به تحقیق او کسی است که شهوات، عقلش را دریده، دلش را میرانده و او را واله و شیفته خود قرار داده است» [آمدی ج ۴: ۴۸۸].

۵- در جایی نیز فرد دیگری را این‌گونه مورد تشویق قرار داده‌اند: «او کسی است که به عقلش حیات بخشیده و شهوتش را میرانده است. از خدای خویش فرمانبرداری و اطاعت کرده و در برابر خواهشهای نفسانی ایستاده و از آن اطاعت نکرده است» [آمدی ج ۴: ۴۸۸].

۶- «کسی که قرین و رفیق شهوت است هم از ناحیه نفس بیمار است و هم از جهت عقل» [آمدی ج ۴: ۵۱۰].

۷- «اگر کسی بر شهوت خود چیره و غالب شود آن وقت عقل خود را آشکار خواهد ساخت» [آمدی ج ۵: ۲۴].

۱۹۵]. ۸- «اگر عقل کسی به کمال برسد شهوات را سبک می‌شمارد» [آمدی ج ۵: ۲۵۵]. ۹- «کسی که بر شهوات خود مالک نشود مالک عقلش هم نخواهد بود» [آمدی ج ۵: ۴۱۶]. ۱۰- «کسانی را که غضب و شهوت بر آنان چیره می‌شود نباید عاقل به شمار آورده» [آمدی ج ۱: ۴۳۱].

ب - غضب

غضب عبارت است از اینکه انسان با خشم و کینه با قضایا روبرو شود و درباره آنها قضاوت کند. در نظر امام (ع) غضب از اموری است که مانع ورود صحیح عقل به صحنه تشخیص می‌گردد و از اینکه آزادانه و آگاهانه اظهار نظر کند جلوگیری می‌کند. امام (ع) در این باره می‌فرماید:

۱- «غضب عقلها را فاسد می‌کند و آنها را از راه صواب دور می‌سازد» [آمدی ج ۱: ۳۵۷]. ۲- «آدم عاقل کسی است که موقع خشم، میل و علاقه و ترس مالک نفسش باشد» [آمدی ج ۲: ۱۱۱]. ۳- «از خشم و غضب پرهیز کنید چون اول آن جنون است و آخرش ندامت و پشیمانی» [آمدی ج ۴: ۲۸۸]. ۴- «خشم و غضب را با سکوت و آرامش و شهوت را با عقل مداوا کنید» [آمدی ج ۴: ۲۴]. ۵- «کسانی که از حکمت و علوم حقیقی و برهانی بهره نمی‌برند آنانی هستند که عقلشان بوسیله غضب و شهوت بیمار شده است» [آمدی ج ۴: ۳۸۰].

ج - غفلت و بی‌توجهی

این عامل از عوامل خطرناک و منهدم‌کننده بنیانهای زندگی، و یکی از موانع خطرناک عقل و اندیشه است. عقل وقتی زنده است که انسان غفلت را در حوزه زندگی راه ندهد و از آن پرهیزد. از نظر امام علی (ع):

۱- «غفلت با جهل مساوی است» [آمدی ج ۴: ۱۴۴]. ۲- «تنها همان غفلت در ضلالت غافل کافی است» [آمدی ج ۴: ۵۸۰]. ۳- «دوام غفلت، کور کننده و نابود سازنده بصیرت است» [آمدی ج ۴: ۲۲]. ۴- «انسان غافل مانند آدمی مست است، در حالی که به‌هوش آمدن از مستی غفلت دیرتر از به‌هوش آمدن از مستی شراب است» [آمدی ج ۴: ۱۵۵]. ۵- «اگر بر کسی غفلت غلبه کند، قلب، عقل،

دل و باطنش می‌میرد» [آمدی ج ۵: ۲۹۳]. ۶. «اگر کسی قلب خود را غافل نگاه دارد شنیدن با گوش سودی نخواهد داشت» [آمدی ج ۴: ۱۴۲].

د- عجب و خودبینی

در منطق امام علی (ع) و فرزندان معصوم او - علیهم‌السلام - عجب و خودبینی به قدری زشت و مخرب است که گاهی از آن به رأس الحماقه و نشانه بارز حماقت و کودنی و گاهی به عین حماقت تعبیر شده است [آمدی ج ۱: ۹۵ و ۱۴۸ و ۲۵]. حماقت در لسان روایات ما در مقابل فهم و در تضاد با آن قرار دارد. طبعاً حماقت، مصداق کودنی، و عدم درک و شعور است. بر همین اساس، عجب مساوی هلاکت و نابودی [آمدی ج ۱: ۲۲] مانع رشد و شکوفایی، مفسدترین قرین و همراه [آمدی ج ۱: ۱۵۷] و تباه کننده و مفسد عقل [آمدی ج ۱: ۱۸۹] اعلام شده است.

از نظر اجتماعی عجب موجب کینه، حقد و منشأ تحقیر دیگران شناخته شده [آمدی ج ۳: ۳۲۵] و از نظر اخلاقی بدترین رذیلت است [آمدی ج ۴: ۵۷۶].

از بُعد معرفت‌شناسی کسی که از رذیلت عجب برخوردار است، هم عقل و مغزش را آسیب رسانده و عقل خود را آفت زده ساخته و هم از معرفت و شناخت درست و صواب محروم مانده است [آمدی ج ۱: ۳۵۷].

از نظر معنوی آدم مُعجب به دلیل وابستگی به زندگی، بسته می‌اندیشد و بسته به عالم نگاه می‌کند. از بسیاری از حقایق و واقعیتهای دور است. به همین سبب همیشه در معرض آسیبها، وسوسه‌ها و دامهای شیطانی قرار دارد. امام (ع) می‌فرمایند: «مطمئن‌ترین راه نفوذ ابلیس همانا عجب است» [آمدی ج ۲: ۲۶۸]. در جای دیگر می‌فرمایند: «کسی که گرفتار عجب و خودبینی شده، رأی و نظرش فاقد اعتبار است» [آمدی ج ۵: ۷۹].

بنابراین وقتی عقل آدمی انسان را به صلاح می‌خواند و از مهالک و مضلات رهایی می‌بخشد، بهترین و مطمئن‌ترین راه را در اختیارش می‌گذارد. عقل به عنوان رسول حق، انسان را از اسارت شهوات، تاریکی غفلت، نایره غضب، تنگ نظری و محدودبینی رهایی می‌بخشد تا خود عقل و

اندیشه انسانی نیز آزاد شود، در غیر این صورت نه تنها از اصل رسالت خویش که هدایت و ارشاد است باز می ماند، بلکه ممکن است انسان را گمراه سازد و او را از رشد و صراط مستقیم دور کند و با نبود کردن معادش در هلاکت ابدی قرار دهد. سخنان امام علی^(ع) در این باره راه گشاست:

۱- «لغزش عاقل خطرناک است و از آن بیم داده شده است» [آمدی ج ۴: ۱۱]. ۲- «لغزش عاقل سخت، و زیان و خسران آن بزرگ است» [آمدی ج ۴: ۱۱۲]. ۳- «گمراهی عقل سخت ترین گمراهیها و خواری نادانی بزرگترین خواریها است» [آمدی ج ۴: ۲۳۵].
 ۴- از امام صادق^(ع) سؤال کردند عقل چیست. امام^(ع) فرمودند:

عقل چیزی است که به وسیله آن خدای رحمان عبادت می شود و از آن طریق بهشت به دست می آید. پس از آن از امام^(ع) سؤال شد: پس آنچه معاویه داشت، چه بوده است؟ امام^(ع) جواب فرمودند: آنچه معاویه داشت، شیطنیت بود که شبیه عقل است اما خود عقل نیست [فیض کاشانی ج ۱: ۷۹].
 پس اگر عقل محفوف به تمایلات و شهوات گوناگون و همراه با تعصبات، حب جاه، ریاست و دنیاخواهی باشد، از حد اعتدال و توسط خارج و با استبداد رأی توأم باشد، دیگر عقل نیست، بلکه عقل و عقلا نیت در خدمت توجیه خطاها، شیطنتها و خیانتها قرار گرفته است.
 این بخش را با ذکر مطلبی از امام موسی ابن جعفر^(ع) به پایان می بریم.
 امام^(ع) به هشام بن حکم اینطور می فرمایند:

ای هشام اگر کسی سه چیز را بر سه چیز مسلط کند مقدمات نابودی عقل خویش را فراهم ساخته است. اگر کسی نورانیت فکر و اندیشه خود را با آرزوهای طولانی و غیرقابل دستیابی تاریک گرداند، عجایب حکمت خویش را با کلام فضول و سخن زیاد محو کند و از ارزش بیاندازد، و نور عبرت خویش را با شهوات نفسانی خاموش سازد، تمایل به نابودی و تزلزل پایه های عقلش پیدا کرده است و کسی که عقلش را منهدم کند هم دینش را و هم دنیایش را تباه ساخته است [فیض کاشانی ج ۱: ۹۱].

پس عقل و عقلانیت در نظر امامان علیهم السلام هم تضمین کننده سعادت دنیوی و هم تأمین کننده حیات اخروی و امور معنوی است.

منابع

- قرآن کریم.
- آمدی. غرر و درر
- ابن سینا. المبدأ و المعاد.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا.
- راغب اصفهانی. مفردات.
- سیاسی، علی اکبر. روانشناسی تربیتی.
- فیض کاشانی، ملامحسن. وافی.
- فرهنگ معارف اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار.
- ملاصدرا. اسفار اربعه.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.